



سخترانی تولید حکومت اللہ، امر است
حاج حسین خوش لہجہ

توليد حكومت الله، امر است

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم و

رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و

على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت

الحسين و رحمة الله و بركاته

يك صلوات بفرستيد. رفقای عزیز، ما امرشان را اطاعت

می کنیم. صحبت شد که ما از حکومت صحبت کنیم.

حکومت، اگر بشر تفکر داشته باشد، یک یادداشت است؛ یعنی من گفتم که این عالم عبرت است؛ اما عبرت گیرنده کم است. هر کسی پی یک کاری می رود؛ آن آقا حواسش این است برود خارج یک علمی از خارجی ها بیاموزد، بیاید اینجا از آن علم استفاده کند، به اصطلاح امورات زندگی اش بگذرد. آقا می رود درس می خواند می خواهد عالم بشود، فاضل بشود، منبری بشود از آن نان بخورد. آقای کاسب می رود کاسبی می کند، شغل های متعدد است، مدام در فکر است یاد بگیرد، از آن نان بخورد. آقای دیگر فروشنده دارد، مدام می رود تمرین می کند از آن نان بخورد. آقای کشاورز پدرش کشاورز است، دنبالش می رود کشاورزی را

یاد بگیرد از آن تامین بشود. تمام مردمی که روی زمین هستند همه در فکرنده تامین بشوند. اینها در یک قسمتش خوب است، اگر روی امر باشد اشکالی ندارد. بیشتر مردم در همین فکرها هستند؛ اما خدا گفته است «والله خیر الرازقین»، من رزقت را می‌دهم. اغلب مردم می‌روند یک ممری پیدا کنند، رزق بخورند؛ اما مردم، اغلب ما تفکر جهانی نداریم. تفکر جهانی، تفکر خلقت [اگر داشته باشی] آدم می‌آموزد. تمامان گرفتار یک نوع [کسب] روزی هستیم، عزیزان من، آن تفکری که باید داشته باشیم نداریم.

خدا می‌داند وقتی من در این فکرها می‌روم می‌بینم صدها مردم دارند از این طرف می‌روند. صدها مردم

(ببخشید جسارت نشود، جسارت نیست، والله این حرف هدایت است) مثل یک گوسفندی که می‌خواهد از شهر برود بیرون، برود توی یونجه‌ها و علف‌ها علف بخورد، این جور [هستند]، فکرها همین جور است. همیشه پی یک چیزی می‌گردند یک چیزی پیدا کنند دنیایشان تامین بشود. این اشخاص (مبادا [من بخواهم منع کنم]، من نمی‌خواهم منع بکنم، مورد ایراد قرار بگیرم)، اگر این کارهایشان امر خدا باشد جهادگرند. اما کسی توجه ندارد، هر کاری شد دست به آن می‌زنند. اغلب این مردم در آخرالزمان به حلال و حرام کار ندارند. اغلب این مردم، همه می‌گویند چیزی نیست، همه ناشکری می‌کنند. شکر نمی‌کنند، خدای تبارک و تعالی را رزاق

نمی دانند. من با رفقای عزیز، نور چشم خودم، گیر زانوی خودم آمده ام مشهد. خدایا، تو شاهد باش من این رفیق هایم را مانند بچه های [خودم]، فرزندهای خودم دوست دارم. چرا؟ این ها آمده اند گوش می دهند، دلشان می خواهد تمرین ولایت کنند، یک اندازه ای از این حرفها گذشته اند.

حالا رفقای عزیز، نباید کسی فکر بکند بگوید کار من را تامین می کند، مگر کار روح دارد؟ مگر کار ولی است؟ مگر کار خداست؟ مگر کار مشکل گشاست؟ کار باید امر باشد. رفقای که در امرند آن کاری که می کنند خدا می فرماید، امام می فرماید این ها جهاد فی سبیل الله می کنند، شاربشان عرق کند جزء شهدا هستند. عزیزان

من، بیایید این کار را رزاق رزق ندانید، کار را مؤثر ندانید. من ابلاغ به هر کسی که این نوار من را گوش می دهد می کنم: کار را وظیفه بدانید، آن صحیح است. خدا از آدم بی کار بدش می آید. حالا ما کاری را، شغلی را در نظر می گیریم امر را اطاعت می کنیم. اما آن کار باید مواظبت کنید با امر باشد، نه هر چه گیرتان آمد. امام صادق رئیس مذهب ما می فرماید مردم در آخرالزمان نماز می خوانند، روزه می گیرند، به اندازه ای انفاق می کنند، جاده صاف می کنند، قرآن سر می گیرند، انفاق می کنند این ها اهل آتشند. [گفتند] یا بن رسول الله کسی که قرآن سر می گیرد قرآن را دوست دارد، کسی که کار کند، کار امر است، کسی که نماز می خواند خدا را می شناسد. مدام

شخصی خدمت امام صادق توسعه می دهد، حضرت دست های مبارکش را این جور می کند، می گوید مال را چنگ می زنند. من نگاه می کنم در جامعه از هزار نفر می بینم شاید دو سه نفر این جوری نباشند. همه مان مال را چنگ می زنیم، محبت به آن داریم اما حضرت فرمود (من خودم را رسوا می کنم) به خود امام زمان، امام زمان فرمود مردم اهل دنیا شدند، به دنیا نمی رسند. به دنیا رسیدن، پولی که تو داری باید صرف امر بشود، آن راهی که دنبال آن پول می روی باید امر باشد، آن پولی که جمع می کنی باید امر باشد، آن پولی که خرج می کنی باید امر باشد. عزیز من توجه کن من چه می گویم.

من بنا شد از حکومت صحبت کنم؛ یعنی حکومت خلقت، حکومت جهانی. هر حکومتی می‌خواهی بگویی تو اسم بگذار، اول حکومت دست خداست، یعنی حکمرانی تمام خلقت دست خداست. خدای تبارک و تعالی حکومت دارد؛ یعنی تمام خلقت دست خداست، آن یک حکومت است. حالا آن حکومتِ الله، حکومت تشکیل می‌دهد. من دلم می‌خواهد در اینجا رفقای عزیز یک قدری توجه بفرمایند. آن حکومت خلقت است؛ یعنی خدا حکومت تشکیل می‌دهد، یعنی حکومت [الله]. ببین حالا می‌آید اینجا خدمت [خدا] استغاثه می‌کند سلیمان می‌گوید سلطنتی به من بده، نه به کسی داده باشی نه بدهی. ببین نمی‌گوید خلافت به من بده،

خلافت یک چیز دیگری است. می گوید به من سلطنت بده. حالا به او می دهد؛ اما سلطنت از روی عدل است. ای سلاطینی که افتخار می کنید ما در زمان اسلام هستیم، فردای قیامت شما را می آورد، سلیمان را هم می آورد، باید امتحان بدهی. می گوید من دستِ این دادم، دستِ تو هم دادم، چه کردی؟ چرا بی عدالتی کردی؟ پس این حکومتِ الله، حکومت تشکیل می دهد، خلافت تشکیل می دهد. اول خلافتی که تشکیل داد خلافت نبی بود، آن دوازده امام آنها خودشان مقصدند، به امرند. آن حکومت کوچک تر است که مثلاً ما بگوییم حکومت دست علی بن ابوطالب داده، این حکومت کوچک تر است. علی بن ابوطالب حکومت خلقتی دارد؛

یعنی خلقت به امرش است. آن به غیر سلاطین است، به غیر از این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است. آنها را خدا تایید می کند در این عالم ها بخصوص در این عالم. آنها، انبیاء در این عالم تایید می شوند؛ اما ائمه طاهرین تایید تمام عالم ها هستند. توجه بفرمایید اینجا من یک لکنت به زبانم خورد. این ها مثلاً سلیمان در آن موقعیت خودش [حکومت] دارد، داوود همین جور، آدم همین جور، نوح همین جور. این ها، انبیاء، حکومت قومی دارند، نه حکومت جهانی. آن دوازده امام، چهارده معصوم حکومت خلقتی دارند. نه این خلقت، خداوند صدها هزارها خلقت دارد، آنها در آنجا حکومت دارند. یعنی امر شده به تمام خلقت این ها را اطاعت کنید. یک

مثال کوچکی می‌زنند حالا ما هم همان را می‌زنیم: می‌گوید [امام] مثل مسجد است باید رو به آن بروی، اما انبیاء آمدند تبلیغ می‌کنند تا حتی پیغمبر. می‌گوید یا محمد، بلند شو، اما پیغمبر به نبی بودنش می‌گوید بلند شو، ولی بودنش سر جایش است. ولی بودنش حکومت خلقتی است؛ اما به نبی بودنش می‌گوید بلند شو. چه کار کنم؟ تبلیغ کن. تمام مقصد خدا از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که می‌گوید تبلیغ کن این ولایت است، تبلیغ ولایت کن. ولایت خیلی مهم است، ولایت چیزی است که تمام انبیاء تویش مانده‌اند. تمام آنها که ادعای فهم می‌کنند تویش مانده‌اند. فقط و فقط خدای تبارک و تعالی می‌داند آنها چه کسی هستند، آن دوازده امام،

چهارده معصوم، حالا اینها حکومت تشکیل می دهند. اما حکومت‌ها می آیند حکومت را غصب می کنند، این غصب حکومت است. اول کسی که غصب کرد عمر و ابابکر بود، حکومت الله که غصبی نیست، حکومت الله صادراتش امر است. به خود پیغمبر می گوید از خودت حرف بزنی رگ دلت را قطع می کنم، به نبی بودنش می گوید. رفقا، اینجا تمامتان دانشمندید، تمامتان مهندسید، تمامتان با ماوراء سر و کار دارید. با ماوراء سر و کار داشتن یک حرفی است، فهمیدن ماوراء حرف دیگری است. سر و کار دارد جبرئیل در آسمان پرش می کند، اما یک حدودی می رسد، می گوید بیا، می گوید نه.

جبرئیل پیر اندر پی ام
رو رو من حریف تو
نی ام

جبرئیلش هم عاجز است، میکائیلش هم عاجز است، این‌ها همه‌شان فرمان می‌برند. در مقابل ولایت جبرئیلش هم عاجز است، ای کور چرا تو ادعای ولایت می‌کنی؟ چرا ادعا می‌کنی؟ [با] ادعا که تو نبی نمی‌شوی، ولی نمی‌شوی، ادعا داری. یک صلوات بفرستید.

حالا آن حکومتی که غصب می‌شود همه‌اش غصب است، از حکومت غصبی جنایت بیرون می‌آید، از حکومت الله امر بیرون می‌آید، توحید از آن بیرون

می آید؛ چون که وصل به توحید است. آیا توجه می فرمایید؟ حکومتی که الله تشکیل بدهد آن حکومت، حکومت وصل به خداست. اما چرا آن حکومت غصبی این قدر خباثت دارد؟ این یک حکومت، حکومت دومی اش این است که عزیزان من ما باید توجه کنیم، ما خیلی باید توجه کنیم پی حکومت غصبی نیروی، خودت هم غصبی می شوی. پی سلطنت غصبی هم نیرو، پی حکومت غصبی هم نیرو. کجا می روی؟ مؤمن باید قدمش رو به الله برود، رو به توحید برود، رو به ولایت برود. این حکومت حکومتی نیست که کسی برود. خب رفتند، نماز خواندند، روزه گرفتند، حج به جا آوردند، عمره به جا آوردند، جهاد رفتند، لعنت هم شدند. چرا؟

دنبال حکومت غصبی رفتند. حکومت باید به امر ولایت باشد، به امر خدا و امر ولایت باشد، یعنی آن حکومت در نظر ولایت باشد. اول باید ولایت را قبول کند، بعد حکومت را، نه حکومت را قبول کند، ولایت را رها کند. آن رها کردن ولایت باعث لعنتش می شود؛ یعنی قطع می شود از خدا. قطع کردن ولایت، قطع کردن خداست، قطع کردن قرآن است، قطع کردن امر است. یک صلوات بفرستید.

حالا آن یک حکومت، حالا عزیزان من خدای تبارک و تعالی حکومت به ما هم داده. یعنی آن یک حکومت مملکتی است، آن گفتم که آن یک حکومت خدا حکومت جهانی دارد، آن حکومت تشکیل می دهد. آن

تشکیلی که خدا آن حکومتها را تشکیل داد آن‌ها صحیح است. حالا مثلاً همه انبیاء را به آنها می‌دهد، آن صحیح است. باید مردم در آن زمان امر انبیاء را اطاعت کنند، حالا بعد از پیغمبر که امیرالمؤمنین را بلند کرد «الیوم اکملت لکم دینکم» اسلام ختم شد. اما من یک جای دیگر هم گفته‌ام اسلام ختم شد؛ اما سنتش باقی است. نماز است، روزه است، تمام این‌ها باقی است، نه که پیغمبر ختم شد سنتش هم ختم شد، سنتش نصب است. اما حالا بین خدا یک دفعه چه کار می‌کند، کسی که تمام سنت پیغمبر را عمل می‌کند، اگر علی بن ابوطالب را قبول نداشته باشد خدا تمام آن سنت را کنار می‌زند، می‌گوید تو را می‌سوزانم. تو را در آتش می‌برد؛

یعنی سنت روحش ولایت است، نماز روحش ولایت است، روزه روحش ولایت است، نماز شب روحش ولایت است، عبادت روحش ولایت است، کار روحش ولایت است. آنچه را که در این خلقت به وجود می آید «وجوده بوجود» به وجود ولایت باید وصل باشد، اگر نباشد باطل است. چرا خدا می گوید به عزت و جلالم اگر عبادت ثقلین کنی می سوزانمت؟ یعنی چرا؟ چرا؟ تو جدا نشواز ولایت

عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم. عزیز من، تو باید وقتت را صرف ولایت کنی؛ یعنی من عقیده ام این است هر نفسی که ما می کشیم باید صرف ولایت کنیم. حالا عزیز من این است که تو هم حکومت داری، یک جای

دیگر من گفته‌ام تو خودت مملکتی، تو هم حکومت داری. آن یک حکومت است، آن یک خلافت غصبی است، آن یک سلطنت غصبی است، تمام باطل است، اگر عدالت فرسا هم باشد. اگر عدالت فرسا باشد؛ چون که حکومت غصبی، عدالتش هم منافقی است. اگر عدالت می‌کند می‌خواهد، حکومتش باقی بماند؛ یعنی ریاستش باقی بماند، آن به امر خدا نیست. اگر هم می‌خواهید یک اندازه‌ای توجه کنید بین حکومت درست است [که] زهرای عزیز را کشت، من بعد حکومتش عدالت فرسا بود. چرا عدالت فرسا بود؟ پسرش زنا کرد، گفت هشتاد شلاق بزن به او، شصت تایش را زد مُرد، گفت بزن به مرده‌اش. چقدر حکومت عدالت

فرساست؟! حالا آمده مصر را فتح کند، چادر زده مصر را فتح کرد، لشکر اسلامِ قلبی، حالا می‌گوید دو تا طیور آن بالا خانه گذاشته، گفت آن چادر را نکنید. دو نفر آنجا باشد تا این‌ها بچه‌هایش را بپراند بروند. این حکومت آمده بزغاله‌ای را در بغل گرفته، فریاد می‌زند می‌گوید آه حکومت من، چرا چوپان بزند به دست یک بزغاله بشکند؟ حکومت من نباید ظالمانه باشد، چرا این اتفاق در حکومت من افتاده؟! بین من دارم چه می‌گویم، از حاکمش سؤال کرد، گفت حاکم من را دیدی؟ گفت قربان ما با حاکم سرو کار نداشتیم، فقط یک دفعه با هم یک برخوردی داشتیم ایشان دیدم ریشش را شانه می‌کند، گفت خشک یا تر؟ گفت خشک، نوشت عزلش

کرد. ببین چه عدالتی دارد! این خودش را دارد محکم می کند. آن وقت از آنجا به معاویه نوشت، معاویه وقتی فهمیدم زهرا پشت در است، چنان فشار آوردم عضله هایش را خرد کردم.

پس اگر حکومتی بنا کرد عدالت فرسایی کرد، باز نباید دنبالش بروی. باید بفهمی این برای چه می کند؟ مقصدش چیست؟ جلوی چيست؟ عقبش چیست؟ مقصدش چیست؟ چه خیالی دارد؟ چرا دنبال هر کسی می روید؟ خب رفتند، این ها را دید، این کارهاست که علی بن ابوطالب را خانه نشین کرد. این عدالت است که زهرا را کشت، این عدالت است که امیرالمؤمنین را خانه نشین کرد، مردم ظاهر را می بینند. حالا می آیند

پیش امام صادق، رفقای عزیز، من روایت رویش می‌گذارم. گفت که فلانی این جور نماز می‌خواند، این جور حج به جا می‌آورد، دائم روزه است. مدام بنا کرد تعریف کردن، این جور انفاق می‌کند، حضرت فرمود عقلش چطور است؟ تمام این‌ها را رد کرد، عقل را حساب کرد. عقل وجود مبارک امام زمان است، گفت عقلش چطور است؟ گفت عقل دارد؛ یعنی پیرو او است یا عبادت می‌کند؟ یا عبادتش را آورده به قول ما چه می‌کند؟ عبادتش را آورده جلو، از آن عبادت احترام می‌خواهد. وای به حال کسی که از عبادتش احترام بخواهد، ما اگر عبادت می‌کنیم باید عبادت امر باشد. عبادت، نماز اگر می‌کنی، سر می‌گذاری به زمین، باید

پوزش [در مقابل] خدا باشد، پوزش [در مقابل] ولایت باشد، سجده یعنی این، سجده یعنی امر. اگر هم می‌خواهید بهتر بفهمید ببین به شیطان گفت سجده کن، گفت نمی‌کنم. آن سجده‌ای که اگر می‌کرد آن سجده، امر خدا بود، گفت نمی‌کنم. اما مگر شیطان نماز نمی‌خواند؟ چرا، سیصد سال عبادت کرده، حالا هم دست برنداشته، اما به درد نمی‌خورد. آن سجده، سجده شکر نیست، سجده، پوز مالیدن [به] خدا نیست؛ سجده [ای که] باید پوز بمالی در خانه خدا، شکر ولایت است. آن سجده سجده است، آن سجده روح دارد، آن سجده اتصال است به ملائکه‌ها که خدا را سجده می‌کنند. عزیز من، تو [این‌طور باید سجده کنی]، سجده یعنی این.

سجده یعنی امر، نه این سجده‌ها که من می‌کنم. من چقدر سجده می‌کنم؟ یک صلوات بفرستید.

حالا این حرفها را زدیم، حواستان آنجا نرود. آنجا اگر حواست می‌رود، عبرت آنجا برود. یعنی از آنجا، از بعد رسول الله عبرت بگیری، عبرت‌انگیز بشوی، نه یک چیز را بدانی. چیز دانستن همه می‌دانند، می‌آید مثلاً کتاب هم می‌خواند این جور شده، این جور شده، آیا فهمیدید چرا این جور شده؟ آیا می‌دانید تو این جور نشوی؟ آیا می‌دانی آنها باطل شدند؟ آیا می‌دانی آنها اهل جهنم شدند؟ تو نشو عزیز من، عبرت بگیر. این که من به شما می‌گویم شما باید یک قدری ترقی کنید، یک قدری ماوراء را ببینید، این‌ها ماوراء است. یعنی ماوراء را ببینی،

عبرت بگیری، آن وقت تو این جور نشوی. این جور یعنی اصلاً فکرش را نکنی، همه این ها را باطل بدانی. امام زمان را، علی بن ابوطالب را قبول کنی، آنها درست است. حالا الان حرف من سر این است، حالا خدا حکومت هم به تو داده، دست به این خوبی به تو داده، پای به این خوبی داده، چشم به این خوبی داده، فکر به این خوبی داده، وقت به این خوبی داده، یک سرمایه هم برایت گذاشته، الان ما اینجا با چه آمدیم؟ با سرمایه آمدیم، یعنی پول هم برایت گذاشته، چیز هم برایت گذاشته، گذاشته یا نگذاشته؟ الان پول طیاره برای چه دادی؟ پول ماشین برای چه دادی؟ پول قطار برای چه دادی؟ این ها را از کجا می آوری می گیری؟ این ها همه سرمایه

است که خدا به تو داده، حالا این‌ها سرمایه را به تو داده، دست هم به تو داده، شهوت هم به تو داده، فکر هم به تو داده، چشم هم به تو داده، خیال هم به تو داده، تمام این‌ها را به تو داده، یک دفعه گفته «هو الامر، هو الخلق» ای خلق من تو را خلق کردم، همه چیز در اختیار گذاشتم؛ اما امر را اطاعت کنی. اگر دست تو امر را اطاعت کند... را می‌برد. اذن الله، نفسی که از بینی اش می‌کشد، به واسطه خدا می‌کشد. چرا می‌گوید یک نفس کشیده «افضل عبادت ثقلین»؟ از بینی اش نفس کشیده، اذن الله، عین الله، قدرة الله، چرا قدرت را صرف بی خودی می‌کنی؟ چهار روز می‌روی خارج و چهار روز می‌روی جزیره کیش و چهار روز می‌روی جزیره

فیش و چهار روز آنجا طی می کنی، چهار روز آنجا تفریح می کنی، یک دفعه می بینی مثل من پیر شدی، دیگر چهار دست و پا باید بلند شوی، تمام قدرتت را طی کردی، قدرتت را برای چه طی کردی؟ قدرت تو باید باشد، تو اگر قدرتت را صرف قدرت کنی، والله قدرت الله می شوی، والله عین الله می شوی، خدا که قوم و خویشی با کسی ندارد. اگر می خواهی [بدانی] نه، قوم و خویشی با پیغمبرش هم ندارد. آنجا یک بابایی که پدرش هم اول به اصطلاح اسلام نداشته، حالا آمده اینجا امر را اطاعت کرده، یقین به ولایت پیدا کرده، می گوید «سلمان منا اهل البیت» این مشاور اهل بیت شد، اما «تبت یدا ابی لهب» به عموی پیغمبرش لعنت می کند.

می‌گوید تمام خلقت بیایید پیغمبر را اطاعت کنید، اما عمویش را قرآن لعنت می‌کند، اصل قرآن است که تو را تایید کند. ای حکومتها، ای سلاطین، ای کسانی که قدرتمندید، خدا باید تاییدتان کند، این حکومتها همه‌اش غصب است. پنجاه و پنج کشور آمدند در این مملکت، همه‌اش غصب است. کسی که ولایت نداشته باشد غصب است، ولایت باید اتصال به آن حکومت باشد، ولایت باید اتصال به آن سلطنت باشد. گفتم خدا سلیمان را آورده سلطنت داده، این سلطنت، تمام سلاطین را خجل زده می‌کند. خلافت داده به امیرالمؤمنین، تمام خلیفه‌ها را خجالت زده می‌کند. عزیز من، فدایت بشوم، چرا این کارها را می‌کنی؟ من هشدار

به شما می‌دهم، یقین کنید، اما می‌دانید چیست؟ مثل این است که خوابی، یک مرتبه چشمت را بلند می‌کنی نگاه به یک زن می‌کنی، نگاه به یک عمارت می‌کنی، نگاه به درخت‌ها می‌کنی، نگاه به اشجار می‌کنی، نگاه به لهو و لعب می‌کنی، این حرف من فراموش می‌شود. آن جلوه‌اش یک جلوه شیطانی دارد، این حرف جلوه ولایت دارد. آن در مقابلش نقد است، این در فکر تو نسیه است. یک صلوات بفرستید.

عزیز من، دوباره تکرار می‌کنم، این‌ها همه را که به تو داده است، در اختیار تو گذاشته. دوباره بس که خوشم آمد [می‌گویم] چشم در اختیار است، پا در اختیار است، نفس در اختیار است، جان در اختیار است،

مال در اختیارت است، اولاد در اختیارت است، خانم در اختیارت است. همه را گذاشته در اختیارت، ای کسی که این‌ها را همه را گذاشته [در اختیارت] خودت چه کاره‌ای؟ تمام این‌ها را از تو می‌گیرد، وزر و وبال نکن برای این‌ها. عزیز من، خانمت را بخواه باید بخواهی، بچه‌ات را بخواه باید بخواهی، اگر می‌خواهی، وقتی که پسر پیغمبر از دنیا رفته بود پیغمبر گریه کرد. [گفتند] یا رسول الله [گریه می‌کنی؟]، گفت پسر من است دلم می‌سوزد؛ اما حرفی نمی‌زنم که خدا ناراحت شود. [پسرش] ابراهیم بود، همان موقع خورشید گرفت، گفتند به واسطه بچه تو شده؟ گفت آن گردی روی گردی است حاک شده، به بچه من چه کار دارد؟ آن خواستن

به غیر امر، تو را جهنمی می کند، واللہ، آن خواستن بچہات به غیر امر جهنمی ات می کند. واللہ آن خواستن زنت به غیر امر، جهنمی ات می کند، آن خواستن اولادت به غیر امر جهنمی ات می کند. واللہ آن خواستن مال به غیر امر جهنمی ات می کند، توجه کن. من ہر چہ نگاہ می کنم می بینم عده ای از خود ماہا یک قدری این جورى اند، آرام. آن کہ دائم با توست احترام کن. حالا دوبارہ من تند می شوم. ولایت با توست احترام کن، خدا با توست احترام کن، قرآن با توست احترام کن. چقدر این ہا را احترام می کنی؟ چرا خودت را روی عشق و علاقہ این ہا بیچارہ می کنی؟ توجه کن، مواظب باش، خودت را در اختیار آن ہا نگذار، آن ہا را در اختیار خودت

بگذار. چرا امر را در اختیار خودت می‌گذاری؟ تو باید در اختیار امر باشی، خدا می‌داند از دست خوب‌ها من ناراحتم. خب یک جفت کفش گرفتی، دو جفت گرفتی، بس است دیگر. یک جفت بگیر بده به یک بنده خدا، آن کفش را بگذار آنجا، بگذار در صندوق آخرت. چند دست لباس می‌گیرید؟ خب قانعش کن، این قدر امرش را اطاعت نکن، امر خدا را اطاعت کن. بچه‌های یتیم هستند که اصلاً کفش ندارند، لباس ندارند. خواستن یک اندازه‌ای دارد، خواستن باید به امر خدا باشی، امر در اختیار توست، یا تو در اختیار امری؟ چرا توجه نداریم؟ این دست مبارک تو باشد، کار کند برای امر، پایت کار کند برای امر، چشمت کار کند برای امر، فکرت کار کند

برای امر، خیالت کار کند برای امر، رفتارت کار کند برای امر، بخوابی برای امر، بلند شوی برای امر، راه بروی برای امر، نگاه کنی برای امر، چرا امر را اطاعت نمی کنی؟ این عمری که گذاشته معلوم است چقدر است، به تو داده ترقی کنی به اینجا برسی. تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک، یک چند روزی در این دیر خراب آواره.

توجه کن، عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم. اصلاً کسی را به غیر امر بخواهید، آن خواستن صحیح نیست، این دست شما اگر دست توانی باشد راجع به فقرا، راجع به ضعفا، راجع به آن آبرومندی زندگی خودت، این دست یدالله است. این پایی که امر خدا را اطاعت کند، الان آمدید اینجا با این پاهایتان امر خدا را اطاعت

کردید، اول به واسطه خدا، بعد به واسطه علی بن موسی الرضا. بعد دانشجو هستید، می گوئید شاید در این سفر دانشی بجوئید، این دانش جستن، ولایت جستن است، ولایت خواستن است، قدر بدانید. چرا امیرالمؤمنین می فرماید: ای کمیل، دست و جوارحت را نزد خدا بگذار؟ حالا خدا دست و جوارح را برمی گرداند می گوید من گذاشتم در اختیار امر. ای دست و جوارح، علی گفت در نزد من، برو در نزد امر بگذار. من وقتی می خواستم بیایم اینجا گفتم خدایا، پیغمبر اکرم رفت به معراج، خدایا خودت گفتی یا محمد چه آوردی؟ گفت محبت علی را، گفت بیا بالا. گفتم خدایا اگر علی بن موسی الرضا امر تو، آن آمد پیش تو، ما داریم می رویم

پیش امر تو. اگر امر به من بگوید چه آوردی؟ می گویم محبت مادرت را آوردم. علی بن موسی الرضا، محبت مادرت را آوردم، واللہ اگر بیاوری در خانه اش راحت می دهد، نه محبتی که غیر از این باشد. همان خانمت را می خواهی خودش محبت است؛ اما محبت افراط و تفریط نباشد. اگر خانم تو محبتش غیر افراط و تفریط باشد، تو جزء شهدا نیستی. هر چیزی اندازه دارد، هر چیزی امر دارد.

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، یک دفعه هم گفتم، رفتم خانه شان دیدم با زنش حرفش است، داد و قال، آقا چه شده؟ گفت این می گوید بروم جهنم، من می گویم نمی روم. این می گوید بروم جهنم من می گویم

نمی‌روم. حالا چه شده؟ یکی آمده بود، دو سه شاهی به این داده بود، (بین این است، این است که امر را بیشتر بخواهی این است)، این به او می‌گفت که شب عید است بده به من، بروم یک خرده چیز بخرم. می‌گفت یک چادر داری، یکی هم بگن، پوش تو است، یک جفت کفش داری، یک جفت هم برای مهمانی‌ات داری، یک پیراهن داری، یکی دیگر هم داری، من باید بدهم به یک طلبه‌ای که زنش یک پیراهن داشته باشد، خودش هم یک کفش. بین او امر را دارد می‌بیند، زنش را نمی‌بیند. این دارد امر را می‌بیند، چیست؟ زنش را نمی‌بیند. این پولی هم که دست توست بیت‌المال است، من خبر دارم این حرفها را می‌زنم. کسی است

می بینی، بگویم ده تا پیراهن، ده تا نمی دانم چادر، این قدر دارد نمی داند جایش کجاست. کجا تا یک چیزی می بینی این را برایش بخرم، اف. این را بخر برای یکی، این چادر آنجا برایت حجاب باشد، این را بخر آنجا برای خودت بخر. یک جور راضی اش بکن، خانم فلانی ندارد، خانم فلانی این جور است نصیحتش کن، یکی را نشانش بده. یکی را الگو کن، راضی اش کن، نرو دعوا هم بکن. ما نیامدیم در این نوار دعوا درست کنیم، من می گویم به فکر خودتان باشید. خواستن زن یک اندازه ای دارد، خواستن اولاد یک اندازه ای دارد. حالا من الان به تو می گویم، حالا الان به تو می گویم ببین چیست.

خدا به نوح گفت من تو و اهل بیتت را حفظ می‌کنم، حفظ خدا، حفظ ولایت است. یعنی خدا تا آن زمانی تو را حفظ می‌کند که به ولایت متصل باشی، بارک‌الله. حالا این پسر چه کرد؟ رفیق باز بود، رفیق باز بود و رفت دنبال رفیق‌هایش. گفت بابا بیا توی کشتی، نیامد رفت بالای کوه، یک دفعه آب آنجا را گرفت افتاد. نوح، این طوفان را دارد می‌بیند، خلق است این طوفان را دارد می‌بیند، نمی‌گوید خدایا این طوفان آرام بگیرد، در فکر بچه‌اش است. گفت خدایا بچه‌ام، تو گفתי (آیه قرآن خواندید، ما فهمیدیم؟) گفت تو قول دادی این‌ها را حفظ کنی که، بچه‌ام این است. [خدا فرمود] «انه لیس من اهلک»، حرف دوباره‌ای اش به ما می‌خورد، حرف دوباره‌ای اش.

گفت: یا نوح من طردش کردم، تو داری می خواهی به قول من ضبطش کنی؟ مبادا از ظالمین باشی. تو اگر ظالم را بخواهی جزء ظالمی، اغلب ما جزء ظالمیم، حالی مان نیست، خب این امرت را اطاعت نمی کند. خطاب به پیغمبرش می کند مبادا جزء ظالم باشی، ظالم بخواهی، نرود حواست پیش عمر و ابابکر، یک وقت می بینی این یارو ظالم است، پسر تو ظالم است، زن تو ظالم است، دوست تو ظالم است، شریکت ظالم است، رفیق تو ظالم است، نباید بخواهی. کجاییم ما؟ آن وقت جزء ظالمی. عمر ظالم گنده است، پهلوی ظالم کوچکتر است، من ظالم کوچکترم. چرا؟ آن یک مملکت دستش بود، من خانه ام دستم است. آن حکومت یک مملکتی

داشت، من حکومت خانگی دارم. توجه کنید، من می‌خواهم در خانه‌ات عادل باشی. تو دیگر شاه مملکت [نمی‌شوی] من نمی‌شوم که، اما حکومت خانگی دارم که، چه خطابی می‌شود به نوح؟ مبدا خطاب به ما هم بشود.

دوباره بس که خوشم آمد این مطلب را می‌گویم، خدا رحمت کند آقای حائری را، یک وقت آمد پیش حاج شیخ عباس، حاج شیخ عباس به او گفت که آقا درشکه پنج زار است. پنج زار بود آن موقع، خب من نزدیک هشتاد سالم است دیگر. تاکسی و ماشین که نبود، درشکه بود. پنج زار می‌دهی، پنج زار هم می‌بری. گفت آقا من پیاده می‌آیم که هر قدمی که رو به مؤمن بردارم،

اجر و ثواب باشد، امر خدا باشد اما اگر در درشکه بنشینم خودخواهی است. حالا مبادا یک مرتبه بروید بگویید من در طیاره نشینم، در ماشین نشینم، این یک حرف دیگری است. این اگر نشینی حفظ نیستی، در بیابان تو را می کشند. تمام این چیزها یک مبنایی دارد، این آقا باید بنشینند، این بنشینند در طیاره، حالش درست نیست. باید یک وقت پول را خرج حالت کنی، آن پول که خرج حالت کردی، خرج امر کردی. توجه می فرمایید چه می گویم؟ یک وقت آقا نباید با ماشین برود، نباید با قطار هم بیاید، می بیند آنجا راحت تر است. این راحتی، راحتی ولایت است، نه راحتی شهوت. توجه کنید به این حرفها، یک راحتی شهوت داریم، یک راحتی ولایت.

من یک زمانی جوان بودم، کسی هم مهمانم می کرد، می گفتم بیا با طیاره، می گفتم نمی آیم، با ماشین می خواهی برویم می آیم. دیدم من تُر و مُر هستم، در ماشین می نشینم خوشم هم می آید. بروم پول بی خودی به او بدهم این قدر زیاد چه کنم؟ بده به فقرا. اما یک وقت فرسوده ام، این پولی که این آقای مهندس می دهد خرج ولایت می کنم، یعنی حالش باید درست باشد. دقیقه ای که تو باشی، تو یک مملکتی، یک شهری را حفظ می کنی، باید مواظب خودت باشی. این حرفها را باید با فکر و اندیشه بفهمید، نه اینکه فهمت را در اختیار شیطان بگذاری، آن عوضی ات می کند. فهمت را در اختیار ولایت بگذار، ولایت تو را هدایت می کند، ما

نیامده ایم بگوییم. پس بنا شد شما مواظب ولایت باشی، مواظب حالت باشی، مواظب آبرویت باشی. آقای مهندس باید لباسهایش خوب باشد، تمیز باشد، وقتی از ماشینش می آید پایین عمله‌ها رویش حساب کنند. اگر لباس بپوشد مثل عمله‌ها باشد، اوه تو را همچنین می‌کند. تو خودت را از بین بردی، پول می‌خواهی چه کنی؟ حضرت فرمود که پول خوب چیزی است، آبرو خوب چیزی است، دین خوب چیزی است. باید پول را خرج آبرویت کنی، آبرومند باشی، اما پول را با آبرویت می‌گوید خرج دینت کن، یعنی چه؟ این را خرج می‌کنی؛ یعنی خرج دینت می‌کنی. سالم باید باشی، پس من اگر گفتم این را هم می‌گوییم. پس شما باید چه جور باشی؟

تو باید در اختیار امر باشی نه امر در اختیار تو، خواستن به غیر امر آن خواستن هوا و هوس است. خواستن به غیر امر هر کجا پیاده کنی، آن خواستن خواستن نیست. یک صلوات بفرستید.

آقا امام حسین علی اکبر را خیلی دوست داشت، عزیزان من، توجه کنید من چه می گویم. وقتی که این ها روبرو شدند بنا شد یکایک بیایند میدان، یک دانه از لشکر ابن سعد بیایند، یک دانه از لشکر امام حسین. عزیزان من باید این جور باشید، یک وقت حساب کرد [امام حسین] اول کسی که خیلی دوست دارد علی اکبرش است، این علی شبیه محشرش است. نه اینکه علی شفاعت کند، علی را می خواهد قربان کند، شفاعت امت را بکند. گفت

علی جان حاضری؟ گفت آره آقا جان، صدا زد پسرم یک قدری جلوی من راه برو. علی یک قدری راه رفت جلوی امام حسین، یک قدری رفت دوباره برگشت، دوباره رفت. گفت ای خدا، تو شاهد باش من نور چشمم، گیر زانویم، علی اکبرم را «علماً منطقیاً برسول الله» فدای تو می‌کنم. رفقای عزیز، این است که می‌گویم همه را فدای امر کنید، حالا گفت پسرم برو خیمه، یک خداحافظی بکن با مادرت و عمه‌هایت. علی زره پوشیده، اسب سوار است، آمد گفت عمه جان زینب خداحافظ. آن‌ها می‌دانند که علی برود میدان برنمی‌گردد، با همه خداحافظی کرد. یک روایت داریم سکینه خیلی شیرین‌زبان بود، دور علی می‌گشت

می گفت خدایا من را فدای علی کن، علی، علی، علی، علی، علی. یک وقت آقا امام حسین دید لشکر «هل من مبارز» می طلبد، صدا زد دست از علی بردارید، علی سوی خدا می رود. علی آمد رفت به میدان، صد و بیست نفر به درک واصل کرد. لشکر همه شکست خوردند، گفتند ما با رسول الله جنگ نداریم. ابن سعد صدا زد این علی، پسر امام حسین است، رسول الله نیست. برگشت گفت بابا این زره من را به تنگ آورده، تشنه ام است بابا، بابا. یک روایت داریم امام حسین زبان در دهان علی گذاشت، گفت بابا من از تو تشنه ترم بابا. باباجان برو به میدان، امیدوارم از دست جدت سیراب شوی. آخر بدانید در کربلا هم رسول الله بوده، هم علی بوده، هم زهرا، همه

آنجا بودند. چرا؟ از اینجا ما می فهمیم، یک وقت علی صدا زد بابا جدم من را سیراب کرد، یک ظرف آب هم از برای تو گذاشته. علی خداحافظی کرد، تا صدا زد روایت داریم امام حسین یک دفعه رفت در میدان، حضرت زینب گفت مبادا فجاه کند، دوید در میدان، مدام می گفت: «ولدی علی، ولدی علی» امام حسین دید زینب آمده در میدان دست از علی برداشت آمد زینب را برگرداند. «لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.»

خدایا به حق حقیقت این ها، به ما حقیقت بده.

خدایا به حق آقا علی اکبر جوانان اسلام را حفظ کن.
جوانان این رفقای من را حفظ کن، مطابق میلشان

باشد. اگر یک نکته‌هایی، یک خلاف‌هایی دارند خدایا
رفع خلاف‌هایشان بشود.

خدایا این پدرها دلشان خوش باشد.

خدایا این‌ها را به آن‌ها ببخش، آن‌ها را به این‌ها.

خدایا به حق آقا علی اکبر تو را قسم می‌دهم یک تجلی
در قلب پدرانشان، خودشان بکن.

خدایا آن تجلی تا آخر عمر دنبال ما باشد.

خدایا ما را با محبت خودت، محبت این‌ها از دنیا ببر.

خدایا این رفاه که می‌گویند، برای تمام رفقای من رفاه
باشد.

خدایا به قول من عوام بی پول نباشند، گرفتار نباشند. از شر اشرار حفظشان کن. دلشان را خوش کن.

خدایا به حق امیرالمؤمنین، به حق این پنج نور پاک، یا خدا یک تجلی در قلب این‌ها بشود. تجلی ولایت در قلب این‌ها بشود. آن تجلی باقی بماند تا روز قیامت.

خدایا ما را وصل کن به علی، ما را وصل کن به امام زمان، ما را وصل کن به حضرت زهرا، ما را وصل کن به امر خودت.

خدایا من گفته‌ام، گفتم خدایا اتصال را با من قطع نکن.

خدایا مکان شرط من نیست، در هر کجا هستم خدا

اتصالات را با من قطع نکن، اتصال رفقایم را قطع نکن.

خدایا به حق وجود امام زمان دعای من را در حق اینها
مستجاب بفرما. با صلوات بر محمد

یا علی